در اسب سه چیز نیافریده یکی زهره چه اگر زهره داشتی هیچ آدم را زهره نبودی که او نشستی دوم قد چه اگر قد داشتی همه را کور بودی
سوم شتالنگ چه اگر شتالنگ داشتی شتاب دویدن نتوانستی **حکایت** در وقت حضرت سلیمان هزار اسب تازی بود و هر روز می بردند در
مرغزار کوه چون [illegible] بود بسیار بدیدند و چشمه که در وی آب شیرین بود هر روز رانده [illegible] شنیدند حضرت سلیمان را خبر کردند [illegible]
آنجا فرستاده و لیکن هر چند سعی کردند و لیکن مسخر نگشتند آخر الامر سلیمان دیوان را فرمود تا چشمه آب را شراب [illegible] اسبان
اسبان بدیدند چون بر چشمه رسیدند شراب نوشیدند مست شدند لیکن دیوان اسبان را گرفته پیش سلیمان آوردند فرمود که همه را [illegible]
[illegible] بعد از آن جبرئیل رسید و به سلیمان گفت دست از کشتن اینها بدار سلیمان از قتل اینها باز ماند و از حق تعالی
درخواست که تا برکت در اسبان باقی بماند و در نسل شوند و دعای سلیمان مستجاب شد تا آن وقت برکات اسبان در دست ماند اصل اسبان عربی از آن
صد اسب است **قول قدما** چهار اسبان [illegible] و بر آن [illegible] و مسخر گشته اند و باید هفت شرط با ایشان بجا آورده باید
اختیار نمودند اول آنکه جنیبت [illegible] سوار شود دوم آنکه بار نکشد سوم آنکه خورش قطع نمایند چهارم آنکه ایشان را
پاک دارند پنجم آنکه نعل کنند ششم [illegible] هفتم آنکه گوش و دم ایشان نبرند و موی چشم ایشان نچینند پس باید که سوار او شرط
مذکوره بجا آورد و نیز اسب چهار چیز باید اول [illegible] مرض دوم علاج او سوم از حال اسب غافل نباشد چهارم بداند که
کدام اسب مبارک است و کدام شوم **فایده** اگر کسی را خرید اسب [illegible] اسب [illegible] و اسب [illegible]
[illegible] خرید که بد است و اگر اسب خریدار [illegible] کند و خود را [illegible] باید خرید و اگر اسب خریدار
[illegible] بد است نخرند و نیز اگر اسب بدن خود را بلرزاند بد باشد اگر خریدار نزد اسب رسد و اسب [illegible]
[illegible] و اگر بول کند بد و نیز اگر اسب خود را [illegible] دم بجنباند بد باشد و نیز اگر خریدار رسد و اسب [illegible]
بد بود و **فصل دوم در آنکه اسب چگونه باید** رو در جنگ اسب [illegible] باید و بهترین رنگها کمیت بود و فراخ رو و جبهه و
سینه و شکم و دهن و سر [illegible] و کوتاه پشت و عظم دم و بازو و لب و قوی پشت بود **قول حجاج یوسف** رو در جنگ اسب سیاه
سیاه بود سیاه [illegible] سیاه سم سیاه دم باید **قول محمد مرزبان** برای روز جنگ کمیت [illegible] و برای سرو [illegible]
[illegible] و برای سبزه [illegible] ابلق و برای شکار بور و برای [illegible] سمند و برای راه رفتن [illegible] و برای چوگان سرنگ باید **حکایت**
بهترین اسبان کمیت است و [illegible] اسب کمیت را دوست [illegible] اسب باید که در روز دو بار [illegible] تیز باشد
[illegible] و [illegible] بر دو اگر در آب اندازد [illegible] اگر [illegible] ایام کرده [illegible]

لگام

JAMIA HAMDARD CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
ACC No. 2009
Date 29.5.03

469

۲۶۵۷
۳۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدای عز و جل که توسن افلاک را گرد مرکز خاک دایره گردانیده و در قبض حکم او بر اسب سپهر روز و شب روان است بر ادهم دانش و بینش مخفی نماند که این رساله ایست در معرفت اسبان فعلا محمود و مذموم و در اصل علت و علاج انها و سیرت صورت الفرس **بدانکه** این علم نفیس شناختن اسب لایق ملوک نامدار و خواقین با اقتدار است چرا که بعد انسان هیچ جانور اشرف از اسب نیست چنانکه حق تعالی اسب را بر تمام مخلوقات شرف نهاده است بر حیوانات دیگر فضیلت داده و صورت او نیکوتر از دیگر حیوانات آفریده و این رساله مشتمل بر دو مقاله است **مقاله اول در بیان آفرینش اسب** و شناختن الوان و آثار نیک و بد و غیره مشتمل بر چند باب **باب اول در آفرینش و الوان و علامات نیک و بد اسب** مشتمل بر چند فصل **فصل اول در پیدایش اسب** چنین خدای تعالی حضرت که اسب را بیافرید باد جنوب را گفت که من از تو چیزی خواهم آفرید که در وصف آید دوستان مرا دل شاد کند و دشمنان مرا با و حوادث داد که خداوند آفریدگار است پس خدای تعالی اسب را از باد جنوب آفرید و گفت خیر و برکت در موی پیشانی تو بستم و ترا فراخ روزی و مبارک گردانیدم و بر دیگر حیوانات فضل نهادم و صدا و مدد را بر تو مهربان گردانیدم **بدانکه** در اسب برکت و صفات بسیار اند مثلا در خانه که اسب باشد آلوده به آزار و در مرگ مفاجات نباشد و برکت و نعمت بود و اگر مالک اسب را واقع شود بلا به جان اسب آید و اسب را در چشم و در شب تیزبین تر و شنونده تر از جمیع حیوانات دیگر است و طبع و مزاج اسب مانند مزاج و طبع آدم است بر مرضی که آدم را آید اسب را آید به دستور مرض آدم علاج باید کرد **بدانکه** خدای تعالی

و سیاهی و سفید ریزه **مبعر** آنکه سرخ و سیاهی غالب باشد **[illegible]** آنکه تمام اندام سیاه باشد **زرده** آنکه زرد و سفید ریزه و بهتر نسبت برنگ
سمند آنکه زرد و سفید ریزه و سر و دم سیاه باشد **ابلق** آنکه در سفید سیاهی غالب باشد **ابلق بور** در سرخ و سفید سیاه باشد **ابرش** آنکه
هر رنگی در سفیدی ریزه بود اگر سرخ است بور ابرش و اگر زرد است فلا ابرش گویند و بعضی ابرش ابر الگویند که در و انقطاع محکم
نفس بدل باشد **خرنگ** آنکه در میان سرخ و سفید موارنه تنگ تنگ بلقه ریزه باشد **قرمنج** آنکه بور او سیاه باشد و سفید و هر رنگ
که غالب بود مقدم دارند مثلا اگر سیاهی غالب بود سبز قرمنج گویند **سنجاب** آنکه در میان سبز و سیاهی کس و ماره نهند **کران** آنکه
در لبچه زانوها و دم موی سفید بوند **بور سر** آنکه تمام سفید و همه سر سرخ باشد **سیاه سر** آنکه تمام اندام سفید و سر سیاه بود **صندلی**
آنکه برنگ صندل بود **راسوا** آنکه برنگ راسو باشد سرخی سفیدی اندک اندک بود و این رنگ کمینه است **فلا ابلق** آنکه خط سیاه از سر
تا دم باشد ابلق بعد سفید تمام اندام بود **ترنج** آنکه نقطه سرخ موارنه خرد دل السیاه باشند و سبزی سیاه و سفیدی اندک بود **وجاله** آنکه سرخ
بسیار باشد و زرد و فراخ بود و اگر سیاهی با سرخی زیر یند و رنج فراخ باشد کمیت و جاله گویند **سرنگ جوده ارجل** آنکه همه اعضا سر
هر رنگ بوند مگر پای چپ او سفید باشد بد است **الکیس** آنکه دست و پای او خلاف یکدیگر بوند و این هم بد است **بد آنکه** اسب ارجل و از
ابلق نباید خرید چه هر سفید هر اندام که باشد ان عیب بود و هر رنگ از همه بهتر و از همه الوان کمیت خوبتر و [illegible] حسان [illegible]
روشن بود و در چشم هیچ سرخی سیاهی لی عیب است و اگر در چشم سرخی بود و لوانه [illegible] بالکدن پا سر خشان باشد اگر دلی
مانند و سوار را که باید ادم کبیر دو و [illegible] اسب [illegible] بر سر باید که بد سم و نا صبور باشد و چشم زخم زود اثر کند اسب ابرش [illegible] باشد اما
بد سم بود و دیگر پا و سر ما دار [illegible] و نکی نا صبور باشد و [illegible] و [illegible] دار [illegible] بد اره و بد است [illegible]
خسته که چون نقره سفید باشد و دم و سم و دست و پا و اینها او سیاه بوند اگر بدست آید ماور باشد **قول استادان** اسب ابلق و ابرش
محترم جهان از حادثه ها نیست سوار او و در لشکر انگشت نما باشد هر رنگ سفید ولی آفت است **بد آنکه** اصل الوان چهار است اول
سفید که نقره گویند سفید مثل شیر یا مروارید یا ماه یا نقره یا برف باشد [illegible] نقره خنگ سفید چون [illegible] بسفیدی چو شیشه [illegible]
اگر اسب سفید [illegible] همه موافق اقبال باشد بدست آید [illegible] و مبارک باشد و در هر ملک [illegible] همه خوش
باشد و سوار او دو بخت و ظفر یابد **دوم سیاه** که مشک نامند سیاهی یا سیاه بار یا مثل سیاه یا دوده یا [illegible] و این حال بود
سوم [illegible] خوب سواد او و دیده بود بسیار [illegible] اگر اسب سیاه [illegible] همه موافق اقبال باشد [illegible] مبارک بود
سوار او و هر [illegible] غالب شود اگر این اسب را [illegible] دوم و سم سفید بوند مبارک باشد صاحب او و دشمن [illegible] و اگر اسب سیاه یا یک [illegible]

بعد

سوار شود اسب را که و علف نخورد و خورد و هم اسبی بدین صفت یافته شود بغایت نیک باشد **شناخت اسب فهیم** عقب اسب لقاصله ٣
دو روده اسپ ساله چند بار سنگ ریزه در اسب بدارند اگر بجهد خوب است یا بر اسب سوار شوند و دست بر سر خود گذارند با خطر زنند
باهم فقط اگر جهد خوب است و اسپی که در سوار زمان شل شود و جلدی نماید بدانکه بغایت نیک است هر هنر که از وی خواهی برآ
امرا هنر آموزد که صلاحیت سواری شاهان و سپاه زمان دارد و **بدانکه** اگر اسب در هنر خطا کند مضایقه ندارد اما در دیدن نیک باید
پس باید که سیاه مژه سیاه چشم بود و چون براه رود چپ و راست نگرد و در رفتن دست بلند دارد و لیکن گرد و کنار و چپ و راست
و پس نگرد شناسد **بدانکه** اسب سرخ یا کمیت که جبهه و لب زیرین و دست چپ هر دو پایش سفید بود خوب است و لایق سوار شاهان
باشد اسبی که بر کتف یا بر سینه یا بر کمر یا بر عضو از اعضائش دایره که او بر آسمان متقابل شود باشد لایق سوار شاهان بود
اگر اسب میانه سر و دو سیاه باشد یا ابلق بود یا پایش سفید باشد لایق سوار شاهان بود اسبی که هر عضو از اعضائش سفید
بود لایق سوار شاهان و سپاه زمان باشد اگر این عیوب در اسب ماده بود نداشتن او بد نیست چرا که بچه او را عیب خواهد بود
لیکن اگر اسبان مذکوره بهدیه برند قبول کردن ایشان قصور ندارد و اسبی که چشم او ازرق باشد نیک بود **فایده** بعضی که شاهان
بزرگ را نام مانده اسبان نیک ایشان نام مانده چنانچه شبرنگ خسرو و سیاه جمشید چرده بهرام گور و ببر رخش رستم شبدیز
پرویز گلگون اسفندیار سمند گنجه و کمیت فریدون ابلق نوشیروان **فصل سیوم در شناخت اسب شبکور و چپ دست و لگد**
زن وقت شب گلیم سیاه بر زمین گسترند و بر گلیم ریسمان سفید یا مهره سفید بنهند پس اسب را بالا بنشانند اگر بر گلیم لگد زند
دم نکند شبکور است الا لا چند بار اسب را در آب و در رودخانه برانند اگر دست راست پیش بنهد راست دست و اگر دست
چپ پیش دست باشد اسب را چند بار بر بالا و پایان گذارند اگر آواز کند لگد زن باشد الا لگد و اگر اسب ماده بود بچه انداز و
جدا کنند اگر بیاید و لگد زند لگد زن است الا لگد یا بجود و در توبره که بنهند اگر آواز کند لگد زن باشد الا لگد چند قدم تفاوت حقیقه
از اسب رفته یا خود بر زمین بنهند اگر آواز او بار برید و سر بر دارد و لگد زند باشد الا لگد **فصل چهارم در ذکر الوان** و نیک و بد آن
مشکی لعلی سیاه که بعربی ادهم و بهندی کرسن گویند **کمیت** لعلی سیاه سرخ رنگ **نقره** لعلی سفید که بعربی ابیض و بهندی سیت بن
گویند و خنگ نیز نامند و آن تمام سفید باشد و در یکی و یک بود **مگس خنگ** آنکه در سفید نقطه های سیاه باشد **سرخ خنگ** آنکه در سفید و سرخ
نقطه های سیاه بود **گل خنگ و خنگ سیاهی** آنکه در سفید سبزی موار نه تنگ باشد **سبز خنگ** سفید در سبز بسیار باشد **بور** که
سرخ گویند و بهندی سون برن مانند است که در دم و دنبال یا تمام سرخی غالب باشد **بور چال** سرخی یا سفید زند **کمیت چال** آنکه زرد سرخ

و جبهه او سیاه باشد اهل روزگار چنین خوانند مبارکست اگر سیاهی بر سر باشد کمال روزگار گویند سعدست اسبی که سیاهی و سرخی و زردی او برابر بود

اهل ارمن و دیگر بلاد روزگار گویند سعدست اسبی که تن او ابلق و دم سیاهی سفید [illegible] اهل ارمن یا مند نیک است اگر سیاهی غالب باشد ابلق گو

گویند و اگر سفیدی غالب بود [illegible] گویند هر دو سعد اند اسبی را که سفیدی و سرخی و سیاهی برابر باشد و چشم و پوست و سم سیاه بود

اهل ارمن [illegible] گویند سعدست اسبی که پوست او سیاه و تن همه سرخ و سفید باشد اهل [illegible] گویند سعدست اگر سرخی غالب بود [illegible]

[illegible] گویند سعدست اگر [illegible] ابلق و دم زرد و سیاه باشد اهل [illegible] گویند نیک است اسبی را که تن زرد و سفید بود و پوست سیاه

و ابلق الوان [illegible] گویند سعدست اسبی که موی او سیاه و سرخ و زرد باشد و پوست سرخ بود اهل [illegible] گویند سعدست اسبی

که سفید باشد و دهن و جبهه و چشم و دست و پا و سم و [illegible] و دم او سیاه بود خوب است اسبی سفید با ابلق سفید باشد و کام و چشم [illegible]

و دم و سم سیاه بود بد است اسبی که زرد باشد [illegible] نقطه زرد [illegible] زرد [illegible]

سم او سیاه بود خوب است اسبی که [illegible] و دم و ابلق او سیاه بود و پشت او [illegible]

باشد و [illegible] سرخ بود [illegible] اسبی که [illegible] سفید [illegible] سفید [illegible]

است اسبی که [illegible] بر جوع و عطش [illegible] صبور بود اسبی که سر [illegible] خوب است **الوان مفرده** [illegible]

کمیت که اهل [illegible] سرخ و سیاه بهم آمیخته [illegible] اگر سیاهی غالب [illegible] کمیت گویند و این اسب [illegible]

و بر جوع و عطش و سرما و گرما صبور باشد و از حمل سلاح مانده نگردد و سوار او در نبرد ظفر یابد کمیتی که [illegible]

بود خنگ و اهل [illegible] گویند و اهل [illegible] رنگ سیاه و سفید بهم آمیخته [illegible]

و این رنگ [illegible] سوار او در حرب ظفر یابد [illegible] سمند [illegible] ابلق نیک است ابلق [illegible]

سر و پا [illegible] سفید بود [illegible] اعضا [illegible] خوب است سوار او در جنگ ظفر یابد [illegible] سفید بود

[illegible] ابرش [illegible] ابرش سیاه ابرش [illegible]

[illegible] مبارکست [illegible] اسبی که [illegible] آفتاب [illegible] طلوع [illegible]

باشد و نصف [illegible] سعد است [illegible] سوار [illegible]

باید [illegible] سفید [illegible] سوار باید [illegible]

هر دو دست و پا و جبهه او سفید بود سعد است اسبی که هر چهار دست و پا و جبهه و سینه و سر و گوش و دم او سفید باشد [illegible]

گوارا